

نقطه آغاز تحول^۱

سنجش یا آموزش؟

محمود مهر محمدی

استاد دانشگاه تربیت مدرس

ارزشیابی هم می‌تواند در میدان مدرسه همه عوامل دیگر، به‌ویژه آموزش و یادگیری را همسو و هم‌جهت کند. هر آرمان تربیتی و هر شکل از فرهیختگی و تربیت‌یافتگی که در نظام آموزشی دنبال می‌کنیم، اگر در نظام سنجش برایش جانمایی نشده باشد، فقط روی کاغذ است. عملاً تعطیل است و یک هدف خاموش و غیرفعال به حساب می‌آید. حتی سیستم سنجش فشل و معیوب، از توجه دانش‌آموز به آن اهداف یادگیری جلوگیری خواهد کرد؛ چون دانش‌آموزان خود را برای شرکت در سنجش آماده می‌کنند و اگر چیزی که ما در جریان

امروز می‌خواهم بحثی با عنوان انحلال سنجش در فرایند آموزش را خدمتتان مطرح کنم؛ همراه با این پرسش که آیا انحلال سنجش در فرایند آموزش می‌تواند پایانی بر این مناقشه باشد که کدام یک نقش نخستین را در تحول نظام تعلیم و تربیت دارند: آموزش یا سنجش؟ و برای ایجاد تحول باید به سراغ کدام یک برویم؟

بسیاری نقش نخستین را برای آموزش قائل می‌شوند و ممکن است اصلاً گزینه دیگری به ذهنشان نرسد و بگویند اگر قرار است در آموزش و پرورش تحولی را شاهد باشیم، می‌بایست نخست معلم متحول شود و بعد، فرایند یاددهی یادگیری، من می‌خواهم عرض کنم که گزینه دیگری می‌تواند در میان باشد و می‌شود نقش نخستین را برای سنجش در نظر گرفت. نه از این جهت که آموزش مهم نیست بلکه از این جهت که وقتی مؤلفه سنجش مورد بازبینی و بازنگری و اصلاح و موضوع تحول واقع شود، تأثیری بازگشتی^۲ روی سایر مؤلفه‌ها دارد و باعث می‌شود که فرایند آموزش به‌طور طبیعی اصلاح شود؛ چون این فرایند در انتظار قضاوت درباره کیفیت یادگیری بچه‌ها می‌ماند. در واقع، فرایند سنجش به ما نشان می‌دهد که تجربه یادگیری محقق شده است یا نه. پس، اگر ما کاری کنیم که زیر نظام سنجش و فرایند سنجش، تجارب یادگیری ناب را در کانون توجه خود قرار دهد و اگر لازم است در این زمینه تحولاتی در سنجش ایجاد کنیم، قهراً توجه فرایند آموزش هم براساس اصل اثرگذاری بازگشتی، به بهبود کیفیت و ایجاد تحول در فرایند یاددهی - یادگیری منجر خواهد شد. در واقع، این یک اصل شناخته شده است که ما در فرایند یاددهی - یادگیری به سراغ چیزهایی می‌رویم و چیزهایی را آموزش می‌دهیم که در فرایند سنجش اتفاق می‌افتد. به عبارت دیگر، ارزشیابی مغناطیس توجه است^۳ و مانند مغناطیس که در میدان مغناطیسی، براده‌ها را با محوریت خودش سروسامان می‌دهد و همسو می‌کند،



تلنگرهای ارزشیابی

مطالعات پژوهشگران (باتلر و نیسان) این یافته‌ی معلمان را هم تأیید کرد که دانش‌آموزان به خواندن و توجه به پیشنهادهایی که با نمره همراه بود، رغبتی نداشتند. از منظر دانش‌آموز، معلم با نمره‌ای که داده قضاوت خود را کرده است و پیشنهادها فقط شکل توصیفی نمره‌ای است که آن‌ها گرفته‌اند. نتیجه پژوهش این دو نفر حاکی از آن بود که بهترین روش بازخورد، بازخورد توصیفی است که با نمره همراه نیست.

البته در چارچوب نگاه موسوم به تز انحلال سنجش در فرایند آموزش، کماکان آزمون‌های پایانی به شکل سنتی هم، لازم است. از این آزمون‌ها می‌توان در یک بازه زمانی مستقل در پایان هر مقطع زمانی به‌عنوان مکمل و تنها در شرایط لازم استفاده کرد.

در واقع، تز بنده پیشنهاد «میل به انحلال» است؛ یعنی معلم در یک موضوع درسی خاص به‌صورت فردی در فرایند یاددهی و یادگیری به شیوه سنتی آزمون ویژه‌ای بگیرد، اما اهداف یادگیری فراموشی هم داریم؛ مثل برخورداری از ظرفیت نقد، ظرفیت تفکر، ظرفیت خلاقیت، روحیه کار جمعی و ... این‌ها به‌صورت کاملاً فرایندی و در چارچوب تز انحلال باید اتفاق بیفتند.

بنابراین، می‌توانیم بحث سنجش در نظام آموزشی را براساس این چارچوب کلی ساماندهی کنیم. در مواردی که اهداف یادگیری موضوعات درسی خاص به شکل فرایندی قابل سنجش نیستند، همان سنجش سنتی را انجام دهیم. بخشی را که امکان دارد، به شکل حل شده در فرایند یاددهی یادگیری در دستور کار داشته باشیم ولی اهداف یادگیری فراموشی را با کمک همه معلمان و به شکل تراکمی و کاملاً فرایندی یا با اتکا به تز انحلال انجام دهیم.

* پی‌نوشت‌ها

۱. این نوشته، پیاده و خلاصه شده سخنرانی دکتر مهرمحمدی با همین عنوان در جمع گروهی از فعالان حوزه ارزشیابی است.

2. Back Wash Effects
3. Magneto ethnic

آموزش خیلی رویش تأکید می‌کنیم در سنجش مابه‌ازا نداشته باشد، یقین بدانید جدی گرفته نخواهد شد.

تا اینجا دو دیدگاه مطرح شد؛ یکی نقطه آغاز تحول را آموزش می‌دانست و دومی سنجش. حال این سؤال مطرح است که آیا ما واقعاً باید سنجش و آموزش را مستقل از یکدیگر ببینیم یا می‌شود به گونه‌ای دیگر به موضوع پرداخت. در اینجا تز انحلال سنجش در آموزش مطرح می‌شود که می‌خواهد به اینکه کدام یک از آن دو در نظام آموزشی و تربیتی نقش تحولی دارند، پایان دهد.

من قائل به این هستم که سنجش آن قدر مهم است که باید در فرایند آموزش حل شود. من به درهم آمیختگی سنجش و آموزش معتقدم اما اصلاً قائل به این نیستم که سنجش باید در فاز و فضای دیگری مستقل از جریان آموزش اتفاق بیفتد؛ چون معتقدم ما نمی‌توانیم دو بار برای بچه‌ها فرصت خلق کنیم؛ یکبار فرصت یادگیری، یکبار فرصت سنجش. اگر قرار است فرصت‌های یادگیری ما با اهداف نظام آموزشی و نشان‌های تربیت‌یافتگی همسو باشد، اینکه یکبار هدف‌ها را در فرایند آموزش عملیاتی کنیم و یکبار هم در بازه‌ای دیگر، و زمانی که آموزش تمام می‌شود دوباره کار سنجش را انجام دهیم و بسنجیم که انگاره‌های تربیتی ما محقق شده‌اند یا نه، خلاف اقتصاد تربیت است. از نظر من اصل، سنجش است و اینکه آرمان‌های تربیتی ما، در درجه اول در جریان سنجش تبلور پیدا کند، که در این صورت براساس اصل «تأثیر بازگشتی» جریان آموزش را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد، اما ما که نمی‌توانیم دوبار فرصت خلق کنیم؛ یکبار فرصت‌های آموزشی خلق کنیم و یکبار فرصت‌های سنجشی، برای اینکه ببینیم اهداف تا چه اندازه محقق شده‌اند. پس بهتر است سنجش را در فرایند آموزش حل کنیم؛ یعنی نشانه‌های سنجشی‌مان را به گونه‌ای در فرایند آموزش سامان‌دهی کنیم که بتوانیم داده‌های سنجشی را هم استخراج کنیم، و این سنجش از نوع تدریجی است. در واقع، فرایند در آمیخته آموزش و سنجش در دستور کار ما قرار بگیرد؛ یعنی لازم نباشد که اهداف تربیتی را یکبار در فرایند آموزش ترجمه و عملیاتی کنیم و یکبار هم در فرایند سنجش. تز انحلال یعنی فرایند اتحاد یافته سنجش و آموزش. یعنی در یک فرایند طبیعی و تدریجی، حین یادگیری بتوانیم با فرصت‌های یادگیری ممتازی که متناسب با اهداف یادگیری خلق می‌کنیم، کار ارزشیابی را هم انجام بدهیم.

البته برای این کار، معلم طبیعتاً باید دارای توانمندی خاصی باشد. معلمی که هم زمان در بیش از یک سطح فرایند یاددهی - یادگیری را مدیریت می‌کند، هم در سطح آموزش و هم در سطح سنجش، نوعی ظرفیت فراساخت می‌خواهد؛ یعنی هم حواسش هست که کار آموزش را انجام دهد و هم حواسش هست که از بازخوردهایی که از مخاطبان دریافت می‌کند، داده‌های سنجشی را ثبت کند و این قطعاً کار دشواری است.